

مراسم ازدواج در دین زرتشت

به کوشش رویا غلامپور

نخستین گام ، خواستگاري است و تحصیل رضایت دختر و پدر و مادر او است . پس از حصول رضایت مراسم به این صورت انجام می گیرد : 1- بستگان درجه يك پسر به خانه دختر می روند و نامه ای از پسر خطاب به پدر و مادر دختر همراه می برند . محتوای نامه بر روی کاغذ سبز نوشته می شود تا از میمنت و مبارکی برخوردار باشد .

2- چند روز بعد از طرف خانواده دختر پاسخ نامه نوشته می شود و با تشریفات مشابه به خانه پسر توسط بستگان درجه يك دختر برده می شود . طبق تعالیم زرتشت : هر دختر یا زنی را که خالی از موانع زناشویی باشد ، می توان خواستگاري کرد . رضایت طرفین به معنای انعقاد پیمان زناشویی نیست .

3- از طرف خانواده پسر ، يك حلقه ، يك سینی نُقل و چند کلاه قند و چند متر پارچه جهت لباس دختر تهیه می شود . در روز معین این اشیاء به خانه عروس برده می شود . حلقه توسط یکی از بستگان درجه يك داماد به انگشت دختر می شود و پذیرایی به عمل می آید .

4- چند روز بعد ، اقدامی مشابه از سوی خانواده دختر در حق داماد بعمل می آید . در تعالیم زرتشت آمده است که : " تشریفات نامزدی را هنگامی می توان اجرا نمود که دختر کمتر از 14 و پسر کمتر از 16 سال نداشته باشد . تشریفات نامزدی با مبادله حلقه و هدایا در حضور بستگان و لااقل " هفت نفر " معتمد زرتشتی که کمتر از

25

سال نداشته باشند ، انجام می یابد " .

5- در هنگام ازدواج یعنی پس از مراسم نامزدی ، اقدامات زیر صورت می گیرد : وکیل پارسان یا " دهموبد " که پیشوای مذهبی باشد ، به اتفاق عده ای از مهمانان داماد که تعدادشان نباید از " هفت نفر " کمتر باشد ، به منظور گرفتن رضایت دختر برای انجام مراسم عقد به منزل عروس می روند . عروس به حمام رفته ، آرایش کرده و در صدر مجلس می نشیند و يك پارچه سبز روی سر او می اندازند به طوری که صورتش پیدا نباشد . زنهای دیگر در دو طرف او قرار دارند . دهموبد و همراهان در حالی که لاله های روشن در دستشان است ، با آهنگ هیبروشاباش وارد شده و جلو عروس می روند و پیشوای مذهبی از دختر می پرسد :

بنام خدا از شما " دخت ... " می پرسم آیا با زناشویی با " پور... " راضی هستی ؟

" دهموبد " این سؤال را چند مرتبه در میان هلهله و شادی تکرار می کند . غالباً در مرتبه سوم یا هفتم عروس می گوید : بلی . پس " دهموبد " از عروس می پرسد : چه فردی را نماینده یا وکیل خود قرار می دهی ؟ عروس پدر یا برادر خود را به این سمت نامزد می کند . پس از شنیدن این اقرار ، " دهموبد " و همراهان به منزل داماد باز می گردند .

6- گواه گیران ؛ نماینده عروس به اتفاق عده ای از میهمانان عروس به خانه داماد می آیند و اشیاء زیر را با خود می آورند : یک تخم مرغ ، یک قطعه پارچه سبز ، لباس داماد ، چند کله قند و مقداری شیرینی و آویشن و سنجید . آنگاه آئین مذهبی " گواه گیران " (= عقد) آغاز می شود . داماد در صدر مجلس و نماینده عروس روبروی او نشسته است . " دهموبد یا موبد " در کنار داماد قرار می گیرد . پس از تحقیق در اینکه عروس و داماد قبلاً با دیگری در رابطه با زناشویی حرفی نزده اند و یا قرار ازدواج نگذاشته اند ، اوستا را با صدای بلند می خوانند . در این هنگام داماد و نماینده عروس ایستاده و " کمر بند مخصوص " (= گشتی) را از کمر باز کرده و دوباره آن را می بندند . سپس موبد ، مراسم گواه گیران را که به منزله اجرای صیغه عقد ازدواج زرتشتیان است ، انجام می دهد . پس از پایان ، ایستاده و دعای تندرستی عروس و داماد را می خواند . در تمام این مدت داماد و نماینده عروس دست در دست بر روی قند دست گذارند . پسر بچه ای که معمولاً با داماد نسبت نزدیکی دارد ، پشت سر داماد می ایستد و انار شیرین و پارچه سبز و قیچی و تخم مرغ و .. را در دست گرفته ، روی سر داماد نگاه می دارد . پس از پایان مراسم " دهموبد " تخم مرغ را با تمام قدرت و نیرو از پشت بام به خارج می اندازد و انار شیرین به داماد داده می شود که بعدها با عروس بخورند .

7- عروس کشان ؛ یا عروس بران . چون آخر شب می شود ، پس از صرف شام و پراکنده شدن میهمانان ، " دهموبد " به همراه چند تن از نزدیکان داماد به خانه عروس می آیند تا عروس را به خانه داماد ببرند¹ .

طلاق و علل آن ؛

در آئین زرتشت " طلاق " اختیاری نیست . چهار چیز عامل طلاق می شود . در " بند هشن 34 " آمده است که :

- 1- آنگاه که بستره شوهر خویش ببرد و بی رسمی کند و ناشایستی از او پدیدار آید .
- 2- آنگاه که دشمنان پنهان کند و شوهر نداند .
- 3- آنگاه که جادویی کند و یا آموزد .
- 4- آنگاه که فرزند نزاید و عقیم باشد . موارد دیگر نیز منجر به طلاق می شود : هرگاه در هنگام عقد ، زن یا شوهر دیوانه بوده یا اخلاص مشاعر داشته باشند . یا پس از مزاجت معلوم شود که شوهر عقیم است .

هرگاه در حق زن ستم شود . هرگاه زن زنا کند و یا مرد با زن دیگری زنا کرده باشد . اگر زن نافرمانی کند . اگر زنی شوهر دیگر یا نامزد دیگر داشته و آن را پوشیده باشد ، ازدواج بعدی باطل می شود . هرگاه شوهر پنج سال غیبت دائم داشته باشد¹ .

مراسم سدره پوشی ؛

و آن پوشیدن پیراهنی کوچک شبیه زیر پیراهنی است که به شکل خاصی دوخته می شود . سدره پوشی ، تایخ بس درازی دارد که به عصر " جمشید " می رسد . سدره پوشی از واجبات آئین زرتشت است . در دوره باستان از سن پانزده سالگی که سن بلوغ بود ، سدره بر تن می کردند و کمر بند مخصوص را بر روی آن می بستند . بعدها این سنت واجب از 15 سالگی به هفت سالگی تنزل کرد . وقتی دختر یا پسری زرتشتی به سن هفت الی پانزده سالگی رسید و معلومات مذهبی را از اوستا فرا گرفت ، اولیای او روزی را برای برگزاری مراسم " سدره پوشی " و بستن " گشتی " به کمر او تعیین می کنند و از خویشان و دوستان برای برگزاری این مراسم دعوت می نمایند . در روز موعود ابتدا سفره بزرگی را گسترده و آن را با اشیاء زیر تزئین می کنند : مجمر آتش ، ظرف صندل ، چوب عود ، سینی خشکبار (پسته ، بادام ، گردو ، فندق ، قیسی ، سنجد ، برگه آلو زرد ، انجیر ، نارگیل و ... و مقداری نقل و شیرینی روی آن پاشیده که زرتشتیان آن را لرك گویند) و مقداری گل و سبزه و آویشن و برنج و ... سر سفره می گذارند . آنگاه پسر یا دختر ، پس از پوشیدن سدره ، در يك طرف سفره رو به خورشید می نشیند . اگر مراسم قبل از ظهر باشد ، کودک سدره پوش رو به مشرق می نشیند و اگر بعداز ظهر باشد ، رو به مغرب . " موبد " روبروی او قرار می گیرد و مراسم را با خواندن " اورمزدیشت " یا آتش نیایش ، آغاز می کند . آنگاه موبد به طرف دیگر سفره رفته ، پشت سر کودک قرار می گیرد و " گشتی " را به کمر بچه می بندد . در تمام این مدت ، کودک آستینهای " موبد " را در دست گرفته و در خواندن سرود با او هم آهنگ می شود . پس از پایان مراسم ، کودک سر جایی خود می نشیند ، " موبد " به جایی اول خود رفته ، در مقابل کودک ، به حال ایستاده ، اوستای تندرستی را به نام کودک می خواند . در حال سرود خوانی ، مقداری آویشن و برنج و شیرینی مخلوط را به تدریج به سر کودک می ریزد² .

در کتب پهلوی واژه " شپیک " به جایی " سدره " به کار رفته است . در گذشته ، سدره را از پارچه پشمی ، ابریشمی یا پنبه ای درست می کردند و در حال حاضر " سدره " را از ململ سفید درست می کنند . در متون مذهبی زرتشتی آمده است که " سدره " باید از پوست و پشم و مو و پنبه و ابریشم درست شده باشد . در برخی متون دیگر آمده است که " سدره " را می توان از هر جنسی درست کرد . ولی " سدره " ای که ریشه گیاهی داشته باشد ، درست همان چیزی است که در کتابهای مقدس به آن اشاره شده . اثرات و خاصیت " سدره " ، بندگی اهورامزدا است و به منزله زره و جوشنی است که صاحب آن را از شرّ تمایلات

نفسانی و صفات رذیله حفظ می کند. " سپیدی " علامت آئین زرتشتی است. از هرگونه لباس سیاه باید دوری جویند، حتی در مجالس عزاء و سوگواری¹.

مراسم گشتی بستن؛

گشتی بستن نیز از ضروریات دین زرتشتی است. وقتی کودک به سن هفت، یا ده، یا پانزده سالگی رسید، باید گشتی ببندد. این سنت نیز به " جمشید " نسبت داده شده است. در متون مذهبی زرتشتی آمده است که: " جمشید رسم گشتی بستن نهاد " یا: " گشتی به دستور جمشید بود ". این رسم قبل از ظهور زرتشت در میان آریائیها جاری بود و زرتشت آن را رسمیت داد و مقرر فرمود که طبق آئین آن را بر روی " سدره " به کمر ببندند. در شاهنامه فردوسی از شخصی به نام " هوم " که مردی زاهد و پرهیزگار بوده، حکایتی نقل شده است؛ " فردوسی " می گوید: " هوم بر بالای کوهی بر سیره مرتاضان به عبادت مشغول بود و ریاضت می کشید. وقتی افراسیاب از دست لشکریان کیخسرو فرار می کند و در کوهها سرگردان می شود، به دست این پیرمرد زاهد اسیر می گردد. " هوم " او را با گشتی می بندد تا به درگاه کیخسرو رساند. " موضوع گشتی بستن، چنان قدمتی تاریخی دارد که در میان آریائیهای باستان رسمی رایج بود. در کتاب " بندهشن " باب 10 و 5 آمده است که: در هر جای دنیا که کرداری نیک از بهدینی (= زرتشتی) سر زند، همه کسانی که گشتی بسته اند، از آن ثواب بهره مند می گردند. ریسمان گشتی را در عهد باستان از پشم گوسفند، موی بز و پشم شتر و پنبه درست می کردند. ولی امروز زرتشتیان گشتی را از پشم گوسفند درست می کنند.

ریسمان گشتی، بند بندگی " اهورا مزدا " است که باید زرتشتیان در همه حال آن را با خود داشته باشند. فرد در حال آب تنی و نیز زن حائضه باید آن را از خود دور کنند. نداشتن گشتی، از گناهان کبیره است. این ریسمان از 72 رشته نخ بافته شده است. این 72 رشته نخ اشاره به 72 بند " یسنا " می باشد. تقسیم آن به شش قسمت 12 رشته ای، اشاره به شش چهره و دوازده ماه ال می باشد. ریسمان را باید سه دور به کمر داد. این سه دور یادآور سه واژه " همت "، " هوخست " و " هورشت " است. در موقع بستن " گشتی "، باید این سه واژه را در نظر داشت. ریسمان را باید چهار ره زد. در گره اول زرتشتیان گواهی می دهند به " خدای یگانه "، در گره دوم گواهی می دهند که " دین زرتشت " بر حق و از طرف خداوند است. در گره سوم به رسالت و " پیامبری زرتشت " گواهی می دهند. در گره چهارم به پذیرفتن سه اصل مَهَمّ مزدیسنا: " اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک "، اعتراف می کنند².

احکام اموات ؛

فرد متوفی مراسمی دارد : ابتدا پلک های او را بسته ، پاهایش را تا زانو ها تا می کنند . پس از آن وی را در خانه ای طاهر روی تخت خواب آهنی یا روی زمین سنگ فرش می خوابانند و با روپوشی تمیز او را می پوشانند . زیرا در آئین زرتشت مرده ناپاک است و با هر چه تماس پیدا کند ، آن را آلوده می کند . آنگاه به مرده کتشی که تعدادشان زوج است یعنی 2 یا 4 نفرند ، خبر می دهند . پس از غسل و تجدید گشتی ، میت را در تابوتی که آن را گهن یا گاهان گویند و از فلز ساخته شده ، گذاشته ، به آرامگاه می برند و نزدیکان متوفی چند گاهی او را مشایعت می کنند . تشییع جنازه باید در ساعات روز باشد و دفن باید قبل از غروب انجام گیرد . دفن اموات در شب جایز نیست .

بنابر يك رسم دیرینه زرتشتیان اموات خود را در " دخمه " ها می گذارند . این سنت در ایران و هند کم و بیش هنوز جاری است . برخی از مراکز زرتشتی نشین ایران به این سنت پای بند هستند . زرتشتیان ایرانی به دخمه " دادگاه " می گویند و زرتشتیان هند به آن " دخمو " گویند . اروپائیان آن را " برج سکوت " نامیده اند . دخمه محوطه ای است مدور که در بالای کوه بلندی قرار دارد و غالباً از آبدیهایی اطراف چند فرسنگ فاصله دارد . دیوار اطراف دخمه را از سنگ و سیمان می سازند و يك درب کوچک آهنی برای ورود و خروج دارد . محیط دخمه در حدود صد متر است . سطح داخلی آن از دیوار به طرف مرکز سراشیب می باشد . در وسط دخمه چاه عمیق و وسیعی حفر شده است . در چهارگوشه خارجی آن بیرون از دیوار دخمه چاهها تا حدود يك متر باشن و سنگ ریزه پر شده است . چاه وسطی دخمه را زرتشتیان ایران " براده " یا " استه دان " (= استخوان دان " می گویند . فردوسی " استه دان " را " ستودان " آورده است :

سر جاودان را بگندم زنن

ستودان ندیدند و گور و کفن

اسدی طوسی نیز می گوید :

ستودانی از سنگ خارا برآر

ز بیرون بر او نام من کن نگار

سطح داخلی دخمه از دیوارها گرفته تا استه دان را به سه قسمت دایره ای شکل تقسیم کرده اند ؛ قسمت اول که از دیوارها آغاز می شود و بزرگتر از قسمت دوم و سوم است ، ویژه اجساد مردان است . قسمت دوم برای زنان و قسمت سوم که وصل به استه دان است ، برای کودکان و بچه ها است . هر يك از این قسمت های سه گانه به قطعات کوچک تر تقسیم شده که هر قطعه ویژه يك میت است . شیارهای کوچکی بین این قطعات کنده شده تا آب باران و کثافات از این شیارها به داخل استه دان برود . چون مرده

را به درون سردابه می گذارند ، باید سر او را به سوی باختر (= خورشید) قرار دهند تا صورت وی به طرف مشرق باشد . سردابه باید به درازای 180 سانت و پهنای 70 سانت و گودی 2 متر باشد که برای کودکان و خردسالان فرق می کند . این سردابه برای مرده هائی است که در دخمه گذاشته نشوند¹ ، دخمه گذاری میت به خاطر هزینه اندکی که دارد ، برای فقیر و غنی و بزرگ و کوچک امتیازی محسوب نمی شود و همه یکسان هستند . با این عمل مرده پرستی و گور پرستی رواج پیدا نمی کند و چون قبری وجود ندارد ، همه اموات در دخمه ای که بالای کوه است قرار می گیرند و دیگر جنبه تشخص خانوادگی و آرامگاه سازی در کار نیست .

يك محقق ایرانی می گوید : در آئین مزدائی بسیاری از معتقدات دین بودائی هندی منعکس است . عامل اصلی و اساسی در اینجا " آتش " است . " آتش " در محراب زبانه می کشد و با هدایای دائمی از خاموشی آن جلوگیری می شود . با این حال شیوه ستایش در دین ایرانی بیشتر آشکار است . درست به همین دلیل از سوزاندن و دفن مردگان خودداری می شود ، زیرا عقیده بر آن است که نعش مردگان آتش و زمین را که پاکیزه اند ، ملوث خواهد نمود . از این رو ، نعش مردگان را به دشتها برده و طی تشریفات خاصی در هوای آزاد قرار می دهند² .

" کریستن سن " می گوید : " وندیداد " مجموعه ای است از قواعد دینی راجع به انواع ناپاکی ها و گناهان ووسائل تطهیر و توبه و استغفار . در این کتاب از انواع تعدی به موجودات اهورائی (انسان ، سگ ، بیدستر) و طریقه رفتار با اجساد مردگان و غیره سخن رفته است . برطبق این قواعد مردگان را باید در " دخمه " نهاد و طعمه پرندگان ساخت . زیرا تدفین مردگان یا سوزاندن اجساد باعث آلايش عناصر می شود . مراد از عناصر ، آب ، باد ، خاک و هوا است . لذا زرتشتیان این کار را حرام می دانند . دست زدن به زنان حائض نیز باعث ناپاکی و نجاست است³ . دخمه گذاردن مردگان از عادات ایرانیان عهد ساسانی بود . " هیون تسانگ " زائر بودائی می گوید : ایرانیان غالباً اجساد مردگان خود را در بیابان رها می کردند . چون " سیاوش " نمی خواست که برابر عادات جاریه زندگی کند ، زن خود را که مرده بود ، برخلاف مردم ، دفن کرد⁴ .

آغاز و منشأ مذهب

مذهب کیفیتی است عمومی که در تمام مظاهر زندگانی بشر متجلی است . تاریخ دنیا نشان می دهد که هر قوم و ملتی دارای مذهبی ویژه خودش بوده است و پرستش و دعاء طبیعی ترین اصل زندگانی بشر به شمار می آمده است . همانطور که خوردن و آشامیدن برای انسان امر لازمی بوده ، پرستش و دعا را نیز برای خود فریضه ای می دانسته و از این رو نوعی رضایت و

1- ن . ک : اردشیر آذرگشسب / آئین کفن و دفن مردگان زرتشتی 22 ، 23 ، 31 ، 34 ، 35 ، 36

1- ن . ک : خدمات متقابل 220 به نقل از : دکتر معین / مزدیسنا و ادب پارسی 53- 54

2- ن . ک : ایران در زمان ساسانیان 52

1- ن . ک : خدمات متقابل 222

خوشوقتی باطنی در خویش احساس می نموده است. مذهب در زندگانی فردی و اجتماعی اشخاص جلوه و ظهور نموده و در عداد واجبات و ضروریات اولیه قرار گرفته است، ولیکن این موضوع مانند سایر مواضع و مطالب دیگر در این عصر مورد بحث واقع شده و نظریه های بیشماري از هر طرف به معرض افکار عموم گذاشته شده است که: اولاً ضرورت مذهب رال تخطئه و ثانیاً در بحث راجع به منشأ مذهب، خرده گیریها و اعتراضاتی نموده اند. حتا از این هم پا را فراتر گذاشته گفته اند: منشأ مذهب جز توهم و خیال باطل چیز دیگری نیست و بنابراین مذهب نه تنها ضرورت ندارد بلکه مضر هم هست! باید دانست که مذهب لازم و ضروری است.

این موضوعی است که مربوط به حیات هر فردی می شود و بنابراین شایسته و سزاوار آن است که مورد امعان نظر قرار گیرد. اکنون پاره ای از نظریه ها و فرضیه های مهمی را که راجع به آغاز و منشأ مذهب مطرح و مورد بحث صاحب نظران واقع شده است مورد بحث قرار می دهیم:

الف - مطابق یکی از نظریه ها یا فرضیه های مذکور، آغاز و منشأ مذهب، ترس است و مردم از روی ترس متابعت مذهب را نموده اند. مثلاً مردمانی که در دوره بدات می زیستند و از تمدن حظی نبرده بودند، از قوا و برخی از مظاهر طبیعت، مانند طوفان، رعد و برق، صاعقه، زلزله و آتش می ترسیدند و از این رو تصور یک نیروی مافوق الطبیعه ای را نموده سعی می کردند که خود را در پناه آن نیروی مرموز قرار دهند و مذهب از این مسئله به وجود آمد. از آن پس مذهب به روشهای گوناگون نسل به نسل به مردم رسید و در زناگانی بشر عامل یا عنصری لازم بشمار آمد. از اینرو ترس را منشأ و سرآمد مذهب دانسته اند!

این فرضیه قانع کننده به نظر نمی رسد. درست است که ترس، مقام و موقعیت مهمی در زندگانی اقوام دور از تمدن احرار نموده و حتا امروز هم مردم، به گونه ای کامل خود را از زیر بار آن خلاص ننموده اند، ولیکن اگر مذهب مولود ترس و واهمه باشد، پس باید به همان نسبت که بشر در علوم و معارف ترقی نموده و به مجهولات عالم طبیعت پی برده و کیفیات طبیعی را با تغییرات علمی روشن نموده، از قوت مذهب کاسته آن را از دست داده باشد و حال آنکه حقیقت غیر از این است؛ مردم خود را از زیر بار خرافات و موهومات بیرون آورده ولیکن مذهب را از دست نداده اند. وجود عده کثیری از مردمان مذهبی در میان دانشمندان، خود دلیلی بر صحت این مدعا است. پس شایسته نیست که بگوئیم مذهب این اشخاص مبتنی بر ترس و خرافات است. ترس و خرافات ممکن است تأثیراتی از خود در مذهب گذارده باشد ولیکن نمی توان تجربیات اشخاص را در عالم مذهب با این گونه تعبیرات شرح و بسط داد.

برحسب آراء برخی دیگر، منشأ مذهب یک سلسله افکار و خیالات کودکانه بوده است و می گویند مذهب کیفیتی است که به دوره صباوت حیات بشر تعلق دارد و برای استدلال این عقیده چنین می گویند: " طفل همین که خود را در برابر حریف نیرومندتر از خود عاجز و ناتوان می بیند، خویشتن را به آغوش مادر یا پدر خویش می اندازد که از شر دشمن در امان بماند. همینطور هم بسیاری از اشخاص که خودشان را در هنگام مواجهه با حوادث زندگی، بیچاره و ناتوان می بینند، متوسل به خدایی می شوند

که برای خودشان خلق کرده اند و سعی می کنند که در پناه او از بلیات دوران مصون بماند و در آرامش و صلح و سکون زندگی نمایند. پس احساسات مذهبی در قلوب مردم و عقیده به خدا و هر چیزی که به مذهب وابسته است و ارتباط دارد، همه ناشی از تصورات کودکانه است و هر اصل و بنیادی در عالم حقیقت ندارد، بلکه صرفاً مبنی بر تصور و وهم خیالند! " این گمان هم ناسط و یاوه گویی است.

در ابتدای امر فرضیه فوق جالب توجه است، زیرا در معتقدات مذهبی بسیاری از ملل، آثار کودکانه پیدا می شود، ولیکن باید گفت که مذهب از روی غرائز کودکانه برنخاسته است، زیرا اگر چنین بود مردم این گونه احساسات را کنار گذاشته و هر قدر به طرف رشد و بلوغ پیشرفت می نمودند خود را از قید آن آزاد می ساختند و نیز با توجه به این نظریه، مردمان مذهبی بایستی مشتکی انسانهای جبون و ضعیف و فاقد قدرتهای اخلاقی باشند؛ و حال آنکه حقیقت غیر از این است؛ این قبیل مردم هر اندازه رو به رشد و بلوغ می روند، از آن قسمت از مذهب که با افکار کودکانه سروکار دارد، دست بر می دارند و در دنیای مذهب مقام شاخصتری احراز نموده اند از همه کس شجاع تر و باجرات تر بوده و بدون تردید با کلیه مصائب و مخاطرات حیات مواجه گردیده و خود را نباخته اند. پس روا نیست این قبیل اشخاص را که در برابر ناملایمات و مصائب و هرگونه شدایدی مانند سدی محکم می ایستند، به مردمان نابالغی تشبیه نمود که هنوز از مرحله کودکی قدم را فراتر ننهاده باشند.

جماعتی دیگر برآنند که مذهب از اجتماع برخاسته و کلیه رسوم و قواعد و دستورهای مذهبی عبارت است از رسوم و آداب جمعیت بشری. اینان براین باورند که مذهب یکی از محصولات و ثمرات اجتماع است و شخص مذهبی خدا را پرستش نمی کند بلکه نظامات اجتماعی را مانند فرمان خدا گردن می نهد، از این رو معتقدات و احکام مذهبی فقط ناشی از آداب و رسوم اجتماع است. و نیز می گویند که پایه و اساس یا میزان و معیار در مذهب، خدا نیست بلکه انسان یعنی جمعیت بشری است؛ در مذهب چیزی نیست که از اجتماع گرفته نشده باشد پس مذهب پیرو جامعه می باشد.

این نظریه را که بسیار جالب است می توان با شرایطی پذیرفت بویژه که در این عصر در افکار جمعی از مردم راجع به اعتبار و صحت دین تردیدی ایجاد کرده است. محل تردید نیست که منشأ بسیاری از رسوم و آداب مذهبی مبتنی بر اجتماع است. بسیاری از رسوم و قواعد کهن را که یادگار دوران جاهلیت بشر است، می توان به آداب اجتماعی تعبیر نمود و آنها را در میان مذاهب و ادیان اقوام متمدن نیز می توان یافت، ولیکن اینها نباید مبدأ و منشأ مذهب به شمار آید، حتا در میان مردمان جاهل و دور از تمدن نیز قوه ای هست که بسیار عالیتر و ارجمندتر از قدرت و نفوذ قبیله ای است، و ماوراء معتقدات مزبور يك نیروی مرموزی است که صرفاً به محیط و نفوذ طایفه تعبیر نمی شود. پس بدون شك يك نیروی متمایز یا شخصی نیز در مذهب پیدا می شود. بعضی اوقات اتفاق افتاده است که از میان ملتی يك نفر ظهور کرده و آداب و رسوم و معتقدات مذهبی آن ملت را که چندین قرن در میان آن ها حاکم بوده زیر و رو کرده و انقلابی بزرگ در میان معتقدات مذهبی مردم پدید آورده است. اگر مذهب از ویژگیهای يك قبیله یا اجتماع معینی باشد ایجاد این نهضت ها غیر ممکن است، زیرا قوه شخصی و فردی مذهب کمتر

از قوت اجتماعی آن نیست. در مذهب يك نیروی خارجی وجود دارد، با این حال يك نیروی باطنی نیز در آن موجود است که حکایت از منشأ و مبدأ آن می کند.

مذهب به گونه ای اساسی نتیجه اجتماع به شمار نمی آید. ظواهر مذهب از اجتماع اقتباس گردیده ولی جوهر آن معنوی و شخصی است.

خطای تمام نظرات بالا ناشی از این است که آنها مذهب را از همان نخست کامل تصور نموده و به این نکته توجه نکرده اند که مذهب نیز مانند سایر شئونات زندگی مراحل کمال را پیموده تا به اینجا رسیده است. مذهب يك حس درونی است و مانند ذوق موسیقی به يك شکلی بسیار ساده در حیات بشر طلوع می نماید ولیکن این حس روز به روز پاکیزه تر و زیباتر جلوه می کند و بالاخره به عالیترین و ارزشمندترین شکل خود می رسد.

ب- بشر در همان وهله نخست از مشاهده آثار و علایم طبیعت و پهنای آسمان و عظمت جبال دچار شگفتی گردید، با این که احساس نمود که قوه مرموزی باید در درون این آثار مخفی باشد. با این که، از منشأ این نیروها آگاهی نداشتند ولیکن با احترام و اعمال مذهبی را به جا می آوردند. پس از گذشت زمان به آن نیرو يك شکلی مادی داده به برخی چیزها تعظیم و تکریم نمودند، به تصور این که آن چیزها مقدسند؛ کوهها، سنگ ها، درختان کهن، حیوانات، آفتاب و ستارگان را مقدس پنداشته از این رو پرستش آنها را بر خود فرض می دانستند و حال آن که این عقاید در برابر معلوماتی که ما امروز دارا هستیم همانا یاهو سرائی و موهوماتیست که تعلق به دوره جاهلیت بشر دارند، ولی چون انسان در مقام جستجوی خدا برآمد، خدا را براساس تصورات و طرز فکر خویش، در سنگ یا کوه، مورد جستجو قرار داد.

عاقبت این حیرت و سرگردانی، انسان را يك قدم جلوتر برد و بشر از آن پس خدا را در قلمرو روحانی مورد جستجو قرار داد نه در اشیای مادی. مثلاً چنانکه در تألیفات و آثار افلاطون، فیلسوف یونانی، مشاهده می شود، کمال و جمال، مورد پرستش بشر گردیده است و این خود حاکی از پیشرفتی بزرگ در تاریخ ادیان و مذاهب می باشد.

اما انسان به این مقدار آگاهی بسنده نکرد و در این مرحله توقف روا نداشت. زیرا می خواست از این مرحله هم قدم را فراتر نهد. اعتقاد به حقیقت و جمال البته نیکوست ولیکن اینها از جمله اشیای مجرد هستند و انسان را قانع نمی کنند. انسان دارای شخصیت می باشد و شخصیت است که به این عقاید ارزش می نهد. ارجمندترین چیزهایی که بشر دارا می باشد، شخصیت است نه عقیده. پس می بینیم همین که انسان يك قدم جلوتر گذارد به طور شخصی خدا را مشاهده نمود و متوجه شد که خدا نه يك نیروی مرموز و نه يك چیز بیعی مانند جبال شامخه یا عقاید مجرد، بلکه موجودی است که دارای شخصیت بوده و با انسان ارتباط پیدا می کند. بدین منوال مذهب به عالی ترین شکل خود عبارت شد. از يك رابطه دوستی بین انسان و خدا. در اینجا بود انسان به يك آرامش قلبی دست یافت و احساس رضایت کرد و هر چه ترس داشت از وی زایل شد.

بنابر این اگر تنها شکل اولیه و قدیمی مذهب را در نظر گرفته و بگوییم که مذهب يك چیز بی معنی یا کودکانه و یا فقط نتیجه ترس است، صحیح نیست. هنگامی که مذهب آغاز به تعلیم می کند و پا به عرصه وجود می گذارد، با بسیاری از چیزهای

عادی و ساده تودم است ، در عین حال يك خاصیت رشد و نموي در آن وجود دارد که انسان از امعان برکات زیاد آن عبارت بهره مند مي شود ، پس نظريه هايي که راجع به مذهب اظهار شده و مي شود مادامي که اين نکته را امعان نظر قرار ندهند فتوا و حکم آنها پر از خطا و اشتباه است .

ج- بايد دانست که آیا مذهب براي بشر ضرورت دارد يا نه ؟ بزرگترین دليل بر لزوم و طبيعي بودن مذهب براي انسان عبارت از تجربيات خود انسان است ؛ شناختن خدا و نزديک بودن به خدا نوعي رضایت خاطر و حس تسکين و خوشوقتي به انسان مي بخشد .

شخصي که به خدا ايمان دارد ، با کمال محبت ، نسبت به خدا و انسان رفتار مي نمايد . بامدادان با احساسات محبت آميزي به دنبال کار خویش مي رود و شبانگاهان با قیافه اي بشاش و و حالتي که حاکی از رضایت خاطر وي است ، برمي گردد . در صورتي که اين رضایت را نه ثروت ، نه علم و دانش و نه مقام براي شخص نمي تواند حاصل نمايد ، بلکه ايمان به خدا اين نیروها را به شخص عطا مي کند . مذهب به معني ديگر عبارت است از محبت ، و محبت در حیات بشر امري طبيعي و اساسي است ، زیرا کسی که از حلیه محبت عاري باشد از کمالات دور است و شخص کاملی محسوب نمي شود ، زیرا بزرگترین ارزشمندترین صفت در زندگانی ، محبت است .

دليلي ديگر نیز براي تأييد اين نظر يعني طبيعي بودن مذهب وجود دارد و آن را بايد در برخي خدماتي که اشخاص براي ترقی بشریت به عمل مي آورند مورد تفحص و جستجو قرار داد . برخي از اشخاص و حتا پاره اي از روشنفکران با توجه به اوهام و خرافاتي که از ابتدا امر با دين توأم گردیده است و همچنین با در نظر گرفتن جناياتي که به نام مذهب انجام مي شود ، تصور مي کنند که مذهب دشمن ترقی و تعالي است . درست است که به نام مذهب بي عدالتيها گردیده و خونها بناحق ریخته شده و حقها پايمال گردیده ، ولي تاريخ نشان مي دهد که مذهب از چندین راه به ترقی بشر خدمت کرده است و از روي مذهب قوانین بشري وضع گردیده است .

د – ايمان به خدای لایزال يك امري و طبيعي است . علاوه براین ، زندگانی با توکل به خدا براي ترقیات حقيقي بشر لازم است . انسان داراي جسم احتیاجات جسماني خود است . شخصي که از اين نکته غافل باشد زیان خواهد دید . انسان داراي افکاري است که بايد آن را به زور ممارست و تعلیم و تربیت ترقی دهد و اگر از پرورش و تربیت قوای دماغي خویش غافل بماند ، صدمه خواهید دید . همین طور انسان داراي رويحي است و اين روح هم به نوبه خود دارد ، اين روح تشنه کمال و جمال و حقیقت و محبت است ، ارواح ، طالب چیزهايي است که با جمال و فضیلت توأم باشد و خدا را که منشأ کمال و جمال و حقیقت است جستجو مي کند جسم خواهان مادیات روح هم نیازمند معنویات مي باشد و از معنویات است که استحکام مي پذیرد . شخصي که از نظر رويحي مرده باشد جسم او نیز زندگانی واقعي ندارد . اگر بي خدایي را پیشه سازیم زندگانی معنوي ما نيروي خود را از دست مي دهد . مذهبي که با واقعیت سروکار داشته و ارتجاعي نباشد و انسانها را به طرف پیشرفت و ترقی سوق دهد و از هر طرف جلوي ترقیات و پیشرفت روزافزون بشري را نگیرد ، بسیار زیبا و دل پسند است .

صفات مشترک مذاهب اولیه

1- در هر مکانی یا می گذاریم ، می بینیم که مردم آن ناحیه یک نوع عقیده یا احترام مذهبی نسبت به مکانی ویژه یا شخصی معین و یا چیز بخصوص با اعمال و افعال مشخصی دارا هستند و می توان به وضوح مشاهده کرد که آن را مقدس می شمارند و همیشه نسبت به آن یک حالت احترام آمیخته به احتیاط دارند و برای آنها یک نیروی مرموز فوق طبیعی قابل میباشند که نیروی زنده کننده و یا نابود کننده را داراست و می تواند منشأ خیر و خوبی یا مصدر شر و بدی باشد و هم چنین آن اشیاء دارای قوه برکت بخش بوده و هیچکس نمیتواند به آن دست بزند و صدمه ای به او برساند ، مگر اشخاصی که دارای صفات ویژه ای باشند ، مانند رئیس خانواده یا شیخ قبیله یا کاهن و کشیش . از این رو همیشه نسبت به آن شیء مقدس یک حس احترام مرموز آمیخته با رعب و هراس و خلوص عقیده در عالم سادگی خود دارا هستند .

2- اعتقاد به مانا (Mana)¹ که یک نیروی روحانی غیبی است و اعتقاد به آن در نزد اقوام بدوی عمومیت دارد ، ولی در هر ناحیه و اقلیم . آداب و رسوم و واکنشهای خاصی نسبت به آن معمول می باشد ، اعتقاد به مانا در نزد هندوهای آمریکا ، وحشیان مراکش ، پیگمی ها وسط آفریقا ، بانتوهای آفریقای جنوبی و بالاخره ملل و اقوام بدوی در دیگر نقاط روی زمین همه جا (کوتوله ها Pigmees) به نوعی خاص وجود دارد و سرانجام به طور کلی همه این مردم بدوی اعتقاد دارند که یک قدرت ساکت و نامعلوم در هر شیء موجود است ، خاصه شبیه یک نیروی مافوق طبیعی است که به خودی خود دارای فعالیت است و مافوق نیروی حیاتی موجود در اشیاء می باشد و به وسیله اشخاصی معین یا در وجود اشیاء زنده و متحرک ظاهر می شود و دارای این خاصیت است که می توان آن را از اشیاء جامد به افراد ذی حیات منتقل ساخت ، یا از شخصی دیگر سرایت داد ، یا بالاخره از اشخاص زنده به اشیاء جامد دوباره برگشت داد چون ریشه عقیده به مانا را در نزد اقوام بدوی تجزیه و تحلیل نموده اند ، معلوم شده است که مانا بیشتر از سایر قوای عادی طبیعت دارای معنای حیاتی و اثر فوق العاده و صاحب صفات و امتیازات خاصی است و حوادث بزرگ یا قدرت شگفت انگیز فرد خاص یا حویانی درنده که مورد توجه ایشان قرار می گیرد ، مبتنی بر مانا (Mana) است که در جسم آنها وجود دارد و برای دفاع در برابر آنها یا برای استمداد از آن جهت افزایش نیروی بازو یا بیل یا حاصلخیزی محصول خود باید به آن توجه ویژه ای مبذول داشت . از این رو طبقات و نسلهای متوالی این اقوام درباره مانا معتقد به خواص و آثار سحری فوق طبیعی شده اند .

3- سحر و جادو که به وسیله اوراد و تکرار بعضی کلمات و برخی اعمال می تواند پاره ای از قوای عظیم جهان را به تفع خود قبضه نماید . در این زمینه عقاید وحشیان بسیار دامنه دار و شرح آن باعث اتلاف وقت خواننده است و همین اندازه کافی است

1- مانا به معنی نیروی حیاتی (دینامیزم) است ، اصل این کلمه را دانشمندان آنتروپولوژی از لغت مالایا Malaya گرفته اند و اکنون این لفظ را اصطلاحاً به معنای خاص علمی به کار می برند .

که بگوئیم سه اسلوب و روش را که بدویان آنها را وسیله تسخیر یا غلبه بر نیروی غیبی می دانند ، می توان به رشته تحریر درآورد .

الف – عقیده به فیتیش (Fetishism) می باشد و آن عبارت است از استمداد از نیروی پنهانی و مستور در اشیاء بیجان مانند سنگ و نهر و کوه و مانند اینها . به عبارت دیگر قبایل بدوی نسبت به اشیایی خاص احترام و تقدیس قایل می شدند و از آن جهت آنها را فیتیش های طبیعی می گویند که دارای شکل و صورتی خاص هستند مانند سنگریزه ها و قلوه سنگ های عجیب یا سنگهای فرود آمده از آسمان (شهاب) ، استخوانها ، چوبهای عجیب و نادر و امثال آن ، و از همان وقت که به دستشان می رسد ، در آن نیروی عظیمی را پنهان می دانند که برای خود فرد و دوستانش مفید و سودمند و برای دشمنانش مضر و زیان بخش می باشد و از لحاظ نیروی سحری قوای سودمندی در انواع آن اشیاء جامد و بیجان ذخیره است مثلاً شاخ گوزن و امثال آن انبار نیروی شگفت انگیزی می باشد و از این جهت در بسیاری موارد از آنها برای حصول مقاصد ساده و نیازمندیهای بدوی استفاده می شود .

این فیتیش ها اعم از اشیاء طبیعی و مصنوعی در نظر ایشان نوعی شخصیت مستقل هستند و صاحب اراده می باشند . در افریقا از احساسات دارندگان فیتیش چنین معلوم می شود که نخست با کمال سادگی آنها را دارای يك روح عینی میدانند و سپس آن ها مورد احترام و پرستش قرار می دهند ، به آنها هدایا و پیشکش تقدیم می کنند و در برابر آنها با تضرع و زاری دعا می خوانند و انابه می کنند ؛ اگر آن خواسته و آرزو برآورده نشد ، رفتار آن شخص وحشی نسبت به آن فیتیش تغییر می کند ؛ نخست با او از در تملق و چاپلوسی در می آید ، بعد او را ریشخند میکند ، سپس با داد و فریاد و خشونت به او دستور می دهد و سرانجام آن را کتک میزند و مجازات می نماید و اگر باز هم نتیجه مطلوب به دست نیامد ، آن وقت معتقد می شود که روح مخفی غیبی از آن فیتیش خارج شده و دیگر به درد کاری نمی خورد ، باید او را ترك نموده فیتیش دیگری بخواهد . و یا اینکه شاید روح فیتیش قویتری از ناحیه مجاور بر آن غلبه یافته باشد که در آن صورت باید آن را نزد ساحر یا کاهن برده شده تا آن را مجدداً از نیروی مخفی پرکند و قدرت جدیدی برای انجام نیازمندی قوم به او بدهد .

ب – روش دوم سحری آن است که آن را به شمنیزم (Shamanism) تعبیر می کنند و مقصود از آن ، تصرف در قوای روحی و غیبی جهان است . در این روش یکنفر شمن (Shaman) که خود دارای چنین نیروی غیبی است در بدن انسان دیگر تأثیر می کند یعنی روحی معین را ا بدن او خارج به جسم او داخل می نماید . واژه شمن از لغت مردم سیبری گرفته شده ، زیرا آنها در این کار از تمام ساحران و جادوگران و کاهنان جهان معروفتر و مشهورترند و در آن سرزمین برای غلبه بر ارواح غیبی ، اعمال شگفت انگیز و اعجاز آمیزی انجام می دهند و بیماران را مداوا می نمایند .

ج- روش سحر و جادوی عوامانه این روش منحصر به کاهن یا ساحر نیست ، بلکه در نزد تمام افراد قبیله معمول می باشد که با استفاده از وسایلی بسیار ساده و ابتدائی ، به گمان خود کوشش می کنند از زیانها و بدیهای ارواح مودی جلوگیری نمایند و یا ارواح مفید را به سود خود به کار وادارند ، بطور مثال تمام قبیله یکجا جمع میشوند و گناهان و خیانت های خود را با تشریفات

خاصی به جانوری منتقل کرده بعد آن را می کشند و یا به قایقی منتقل ساخته آن را در دریا یا رودخانه غرق می نمایند ؛ هزاران گونه اعمال خرافی انجام می دهند ، بویژه جهت حاصلخیزی زمین باید یا فرزند آوردن زن عقیم یا حیوانات نازا ؛ اعمال شگفت انگیز همانند رقص ها که در هنگام کاشتن بذر با افشاندن خون قربانی حیوان یا حتی قربانی انسان و دفن جسد او در زمین بایر و یا تقدیم اولین محصول نوبر از میوه و غله یا فرزند به خدایان و یا پرستش گاو ، گربه و دیگر حیوانات و ...

د – تابو (Tabu) – اعتقاد به تابو تا حدودی در تمام دنیا عمومیت دارد . شخص رئیس گروه یا شیخ قبیله را اغلب تابو می دانند و افراد جماعت برای او آنچنان قوه و نیروی غیبی قایل هستند که گمان می کنند دست زدن به بدن و یا فرش و اثاث او خطرناک است و اگر کسی چنین گناهی را مرتکب شود ، جان او در معرض خطر است و باید با عملی خاص آن را جبران نماید . حتی بعد از مردن این تابوها ، گور آنها نیز تابو است و از آن مقار حاجات میطلبند و برای آنها نیروی غیبی قایلند و هر وقت که بتوانند به زیارت آنها می روند . این مردمان ساده لوح و بی خرد در جهان کم نیستند و متأسفانه در قرن بیستم هم افراد زیادی در کشورهای مختلف جهان دیده می شوند که گور مردگان را برای خود تابو قرار داده به جای خداوند از آنها حاجات می خواهند و اگر از آنها پرسیده شود که این گور و مرده کاری نمی توانند انجام دهند ، با کمال سادگی و ساده لوحی جواب می دهند ، چون اینان نزد خدا مقرب هستند ، از آنان می خواهیم تا نزد خداوند شفیع شوند و حاجات ما را بخواهند ، در حالی که خداوند همه جا حاضر و ناظر است و جای واسطه ای بین او افراد نیست ولی اینان هم نوعی بت پرستی را به خود و به گروه کشور اعمال می نمایند .

حکایت و روایات خرافی بسیاری از قبایل بدوی نقل شده است که بعضی افراد قبیله از زن و مرد که ندانسته ، نیم خورده رئیس را خورده اند چنان هول و دهشتی بر آنها مستولی می شد که از شدت ترس و بیم هلاک می گردیدند ! زیرا بر این عقیده بودند که آن رئیس یا پیشوا پر است از نیروی غیبی (مانو) ؛ همان احترام و وحشت از امرا و روحانیون که از دیرباز در اقوام قدیم به وجود آمده درباره کسانی دیگر نیز هویدا می شد ؛ سربازان ، شکارچیان و ماهیگیران در بسیاری از طوایف وحشی (تابو) شمرده می شوند ، لمس کردن جسم آدمکشان و قاتلان را حرام می دانستند تا وقتی که به وسایل و عملیات مخصوصی پاک می شوند ، طفل نوزاد دختر یا پسر در موسم بلوغ و هنگام تشریفات آن و نیز مادر طفل شیرخوار در نزد طوایف دیگر (تابو) بشمار می آمدند . بالاخره شماره تابوها در نزد مردم بدوی بیرون از آمار بود ، تا کار به جایی می کشید که اشیاء مختلف و اقدام به برخی کارها و حتی سخن گفتن به بعضی کلمات و اسامی و قدم نهادن در اماکنی ویژه تابو بحساب می آمد ؛ گروه دیگر برای اسلحه و تیر یا قطعات آهن خون بدن یا ، گیسوان یا موی سرچیده شده یا ناخن روح موزی قایلند و لمس آنها را ممنوع می شمارند ، بعضی غذاها یا آب دهان ، گره ها ، گره های مخصوص حلقه انگشتر و نگین ، همه و همه در شمار تابوی اهرم بدوی هستند . ظاهراً اعتقاد به تابوها منحصر به قوام بدوی و وحشی نیست ، بلکه دامنه آن گسترش پیدا کرده تا آنجا که کشورهای

پیشرفته و متمدن هم در عالم خود یک سلسله

تابوها را رعایت می کنند .

در نظر این مردم بدوي چنانچه كسي برخلاف دستور ، رسم و آداب تابو را زیر پا گذارد ، آلوده و نجس شمرده میشود ؛ در نزد آنان ، تولد ، مرگ ، ریختن خون ، آلوده شدن به خون و تماس با اشخاص تابو ، همه موجب نجاست و پلییدی است ، مثلاً يك روح ناپاك موزي ، آن شخص یا خانواده یا قریه را آزار خواهد رسانید بنابراین باید عملیاتی انجام داد تا آن روان پلید از آن شخص ناپاك یا از آن مکان آلوده به خارج رانده شود و آن عمل را كه پاك شدن یا تصفیه نام نهاده اند و در نزد اقوام و ملل بدوي به رسوم و آداب مختلف انجام مي گیرد ، از آنجمله است : روزه گرفتن ، تراشیدن مو و ناخن ، بدن را روي خاك افکندن یا در معرض دود قرار دادن و در همان حال خواندن اوراد و ادعیه خاص و دويدن در میان آتش مشتعل و یا پریدن از روي آن و بالاخره شستن بدن با خون یا زخم نمودن عضوي از بدن و جاري کردن خون از آن به نام فصد یا حجامت . این اعمال برای آن است كه روح پلید همراه آن خارج شود ، و بطور خلاصه مي توان گفت : برای پاك نمودن و تصفیه در نزد اقوام و امم ، هزاران وسایل گوناگون از زمانهای باستان به جاي مانده كه به شمار نمي آیند .

ه - آنیمیزم (Animism) - در عصر حاضر نیز انسانهای بدوي وجود دارند كه در میان آنها نوعي عقیده آنیمیزم متداول است ، به این معنی كه آنها معتقدند تمام موجودات اعم از متحرك یا ساكن ، مرده یا زنده دارای روي مستور مي باشند به ویژه انسانها كه هريك دارای روي در جسم خود هستند و در هنگام خواب و رؤیا از بدن او موقتاً خارج مي شود و سارنجام در لحظات واپسین و هنگام مرگ بدن را به طور قطع رها مي كند ، در نزد ایشان ارواح دارای شكل ، صورت ، احساسات ، عواطف و همچنین صاحب اراده و نیت مي اشند و مي توان آنها را مانند اشخاص زنده اداره كرد و راهنمایی نمود و اگر به خشم آیند به منتها درجه موزي و مضر خواهند بود و چون آنها از خوش آمد و چاپلوسی خشنود مي شوند و از وفاداری و خلوص ممنون مي گردند ، از اینرو باید همواره به یاد آنان بوده اي . بي تایلور (E.B.Taylor) چنین مي گوید : " نزد اقوام بدوي سراسر عالم پر است از موجودات روي كه بر عالم احاطه و تصرف دارند " و چون آنها را مركز نیروي غیبي مي دانند ، تمام سرنوشت خود را به دست آنها سپرده و هم اکنون در سراسر جهان اعمالی كه نسبت به آنها به جاي مي آورند ، به صور متعدد و مظاهر بي شمار مشاهده مي گردد .

و - پرستش مظاهر طبیعت - هوپکین آمریکایی (E.W.Hopkins) مي گوید : " آدمیزاد هرچه را كه در زیرزمین و در آسمانها وجود دارد ، پرستش مي كند ، فقط به سبب روح این موجودات سفلي و علوي است كه میزان پرستش او كم و زیاد مي شود ، یعنی آن را همیشه نمي توان از مقوله آنیمیزم دانست زیرا در برخی موارد مشاهده شده كه شخص بدوي عین ماده و جسم چیزی را مي پرستد و آن را زنده و فعال مي داند یعنی (كینه محتوي نیروي اکتیور (فعال) كه همان (مانا Mana) مي باشد ، بعضی اوقات آن شیء را از آن جهت مي پرستند كه آن را نماینده و رمز يك امر حقیقی مي دانند به دو گونه اي كه اصل آن پنهان است و آن شیء مظهر یا نماینده آن امر مخفی مي باشد " در برخی مواقع اشیاء از هر سه جهت مورد پرستش اند ، چنانكه مذهب بت پرستی در هند از همین نوع است به این معنی كه مردم جاهل و ساده دل ، بت را موجودي زنده و فعال مي دانند و پرستش مي نمایند ولي مردمانی دیگر برای بت روح و روانی آن را قایل هستند و به همین جهت آن را مورد پرستش قرار مي

دهند ، در حالیکه گروه دانشمندان و روشنفکران با خلوص نیت و حسن عقیده به بت احترام می گذارند ، چون آن را مرکز مظهر رمزي يك حقيقت عالي و نهفته که قابل ستایش است ، می دانند . پرستش مظاهر طبیعت انواع گوناگون دارد ، که به شرح ذیل است :

سنگ پرستي یا عبادت (حجار) ، بدین صورت که هرگونه سنگی را ، از سنگریزه گرفته تا تخته سنگ های بزرگ ، در امکان مختلف قرار می دهند و آن ها را می پرستند . گاهی آن را با دست ساخته و پرداخته اند و گاهی به طور طبیعی می پرستند و همچنین سنگهای فرود آمده از آسمان مانند حجرالاسود کعبه مورد احترام و عبادت و سجده قرار می گیرد . در حال حاضر ، طوایف وحشی افریقا ، اقیانوسیه ، هند ، ژاپن و هندوان سرخ پوست آمریکا همه آلات و ادوات سنگی خود را محترم شمرده و ستایش می نمایند . در جزایر فیلیپین ، بومیان برای سلاح و حربه جنگی رئیس طایفه يك نیروی غیبی و روحی نهفته قایلند و هنوز در دهات آلمان و بلاد اسکاندیناوی مانند رومیان و یونانیان قدیم ، به تبر (هیزم خردکن) احترام ویژه ای میگذارند . عده ؛ دیگری به پرستش نباتات و اشجار گرویده اند . این عبادت در نزد تمام امم بدوی جهان عمومیت دارد و حتی در اکثر مردمان متمدن نیز آثار آن دیده می شود و بقایای همان پرستش قدیم است که در عید میلاد مسیح مکان جشن خود را با درختها ، بخصوص درخت کاج ، تزیین می نمایند و در مورد گل ماه مه (May-Pole) که در آن مواقع آنها را زینت و چراغانی کرده و اطراف آن به جشن و سرور می پردازند . این عادت قدیم هنوز باقی است ، مثلاً در بعضی نواحی شمالی اروپا هیزم شکنان و درخت افکنان ، به هنگام قطع درختی کهن و تنومند ، اول در برابر آن ایستاده زیر لب دعاهاي غفو و آمرزش می خوانند ، چون قبایل بدوی برای اشجار نیروی تولیدی عظیمی قایلند و توسل و دعا در برابر درختها و نباتات به منظور التجا به درگاه طبیعت است و از آنها فراوانی غلات و بهبودی زراعت و افزایش گله و رمة و حتی زایش زنان عقیم را درخواست می کنند ؛ در بعضی نقاط دختران نازا را به درختهای معینی به ازدواج در می آورند و معتقدند که آن زن باردار خواهد شد و بچه خواهد زائید !

و بالاخره عده ای کارشان عبادت حیوانات و به قول دیگر جانورپرستی است ، این عبادت عنصر اصلی مذاهب اقوام بدوی و در واقع صورت دیگری از همان توتیمیزم است این پرستش ناشی از آن است که حیوانات و جانوران را به طور فوق العاده در زندگانی بشر مؤثر می دانند ، هنوز بیشتر مردم جهان به انتقال روح از بدن انسانی به جسم حیوانی یا بالعکس (تناسخ) عقیده دارند . داستانها غ افسانه ها و اساطیر پریان و ارواح در نزد تمام ملل درباره حیواناتی که دارای روح انسانی هستند فراوان است ، عقیده به عفريت ، غول ، جن و امثال آنها که گاهی به صورت حیوان و گاهی به جسم انسان در می آیند ، بسیار است . از جانوران خیالی به صورت ببرها و گرگها داستانهای بسیاری زبانزد خاص و عام می باشد ، از آنجمله پرستش شیر در افریقا ، ببر و گاو ماده در هندوستان و عقاب و خرس و سگ آبی در امریکای شمالی ، گاو نر و گربه در یونان و مصر ف گاو ماده در افریقا و اسکاندیناوی ، گاومیش در جنوب هندوستان و کانگورو در استرالیا ، همه نشانگر آن است که این جانوران در نزد مردم قدیمی آن کشورها همیشه مورد احترام و به حد عبادت بوده اند ؛ تقدیس و ستایش کبوتر ، قو و مار هنوز در نزد بسیاری

از ملل مرسوم و معمول است ، بویژه پرستش مار خواه به ورت افعی ، خواه به صورت معمولی و خواه به صورت اژدهای بالدار به هزاران نع و شکل گوناگون در نزد بسیاری از امم عمومیت دارد !

پرستش چهار آخشیج (خاک و باد و آب و آتش) در نزد عده ای از مردم دنیا مرسوم و معمول بوده و آنها را عبادت و پرستش می نموده اند . آسمان نزد قبایل وحشی مکان ابرها و مبدأ و منشأ بادها و جایگاه آفتاب است و هرکدام از آنها را دارای روح و روان غیبی دانسته اند . پرستش آب به صورت مطلق و معین نیز نزد ایشان رواج دارد ؛ چشمه سارها ، چاهها ، رودها ، دریاچه ها و بالاخره دریاها محیط همه و همه در دنیای وهم و خیال انسانهای بدوی دارای نیروی غیبی بوده اند . و این عقاید از مدنیت های قدیم شروع شده و تا زمانی قرون وسطی مرسوم و معمول بوده است ، یعنی همان زمانیکه در و نیز معمول بود که دوک و نیز با دریای آدریاتیک همه ساله عقد ازدواج ببندد ! و نیز پرستش خاک که زمین را مادر کل و حامل غلات و حیوانات می دانسته اند .

ز – نیاز و قربانی و تسلیم هدایا – به طوریکه پیش از این یادآور شدیم ، اقوام و قبایل بدوی کوشش می نمودند که از راههایی ، قوای نیرومند روحانی را مسخر و بنفع خود مجبور به کار نمایند ، ولی بعدها آگاهی یافتند که آن نیروهای طبیعی به قدری قوی هستند که فرمانبردار ساختن ایشان غیرممکن است و به گمان دیگر ، این ارواح مرموز و مخفی نیرومند برتر از آنند که بتوان بر آن ها چیره شد ، بلکه باید آنها را با زاری و اظهار ناتوانی به انجام هدف تشویق نمود . ریشه ی تاریخی اعمالی که از آن به مناسک مذهبی تعبیر می کنند ، از این پیشینه سرچشمه می گیرد . این اعمال نخست به صورت ایثار نفس و خودکشی همه به منظور آن بوده که نیروی عظیم مافوق بشری را رام و برای انجام نیازهای او آماده سازد ، البته پیشکش تحفه و هدایا بدون تکلم به سخنان و کلمات متناسب ممکن نیست و آدمی باید جملات و عباراتی خوش آیند خدایان بگوید ، این است مبأ سپاس و تحسین که سرانجام به سرودها و مزامیر پایان می یابد و بعد از دعا و ستایش نوبت به درخواست نیاز می رسد و از اینجا نخستین بذر دعا و مناجات در ضمیر انسانی کاشته می گردد و عبادات و دعاها ی رسمی کم کم به وجود آمده تکامل حاصل می نمایند و نیز به جای آوردن شکر و سپاسگزاری از خدایان نسبت به نیروهای غیبی از این سرچشمه ناشی شده است .

واضح است که انجام دادن این اعمال و مناسک و ایراد کلمات و مناجاتها بدون آنکه جایگاه معینی برای محل آن آماده باشد ، مشکل است . پس برای این هدف ، اماکنی به وجود آمده که عبارتست از معابد و مقابر مقدسه ، البته این اعمال به تدریج و به مرور زمان تکامل حاصل نمود و چون انجام قربانی و ایراد ادعیه و تلاوت مناجاتها در مکان مخصوص و محل معین همه تشریفاتی می باشند بنابراین باید به نحو احسن و از روی دستور انجام شوند ؛ بنابراین از اینرو برای هدایت و راهنمایی افراد ، اشخاص ترفندباز دیگری لازمند که آن اعمال و کلمات را بدرستی تعلیم دهند ، پس ناچار طبقه کشیشان یا کاهنم و یا خاخامها تشکیل شدند به این معنی که عده ای شانتاز سراسر عمر خود را صرف رسیدگی به کارهای معبد و آموزش اعمال و افعال دینی به اشخاص جاهل می نمودند و چون این افراد به گمان عوام با عالم روحانی سروکار دارند پس از اراده و قصد خدایان آگاه هستند و از غیب خبر می دهند و مردم بی دانش را از سرانجام کارها آگاه می سازند .

ح – پرستش اموات و اجداد – احترام به مردگان و پرستش اجداد در تاریخ ادیان در خور بحث است ، چون گمان به نیستی کامل در مرود شخص معینی در هنگام مردن او امری است که برای بازماندگان دشوار و تحمل ناپذیر و متناسب با تجربیات و عادات روزانه او نمی باشد . کسی که سالیان دراز در یک خانواده با چند نفر و یا شاید با قبیله ای صحبت بوده و حرکت و سکنتات و رفتار او همیشه در یاد آنها است و نزدیکانش گاهی اوقات او را با تجلیاتی بخصوص در رؤیا می بینند و با او حرف می زنند و همین اوصاف احساسات در نزد نیاکان باستانی بشر به نحو کامل وجود داشته از اینرو عجیب نیست اگر انسان پیش از تاریخ و یا بدویان زمان حاضر که نمایانگر آدمیان دیرینه باستانی اند ، براین باور باشند که اموات نه فقط زنده و باقی هستند بلکه دارای همان احساسات و نیازهای روزانه زندگی نیز می باشند و با کمال تأسف در برخی از ادیان به اصطلاح مترقی ، براین باورند که اگر روح میت یا اجداد از آنها خشنود نباشد ، روی آسایش و خوشبختی را نخواهند دید و به همین جهت هدایایی برای شادی روح آنان پیشکش روحانیون دین خودشان می نمایند !

در زمانهای باستان ، بشر ابتدائی برای جلوگیری از رفت و آمد روح میت به چاره اندیشی پرداخته و برای دفع آنها کارهای عوامانه ای انجام می داده است و این عمل در سراسر جهان در نزد هر امت به گونه ای صورت می پذیرفت : عده ای سنگهای زیادی بر سر قبر چیده و یا بدن میت را با طنابهای محکم می بسته اند و در برخی مکانها مشاهده شده ، وقتی که میت را در قبر با دخمه قرار می دادند ، چوب نوك تیزی تهیه نموده در سینه جسد فرو برده میت را به زمین میخ کوب می کردند ؛ تمام این کارها برای آن بود که از حرکت و به راه افتادن میت جلوگیری کنند و در همان حال هدایایی برای رضای خاطر آنها و خشنودی روح ایشان پیشکش می نمودند . برخی از بقایای آن اعمال امروزه مشاهده می شود ؛ برخی از مردم هنگام حرکت دادن تابوت ترتیبی می دهند که سر میت به طرف جلو و پاهای او به طرف عقب باشد و گاهی اوقات کاملاً برعکس آن است و در بعضی موارد هم چنان است که حاملین جنازه به خطر راست حرکت نمی کنند و مسیر خود را تا آنجا که ممکن است تغییر می دهند گاهی اوقات تمام این راهها برای این است که بقایای افکار پیشینیان هنوز در جوامع متمدن امروزی این اعمال در اصل برای آن است که میت راه را گم کرده نتواند مراجعت کند و در برخی از ادیان کوشش می کنند تا هرچه زودتر میت راه را گم کرده نتواند مراجعت کند و در برخی از ادیان کوشش می کنند تا هرچه زودتر میت را به خاک سپارند و در اینمورد سهل انگاری نمایند و شب هنگام میت را دفن ننمایند . اینها نیز از بقایای خرافی پیشینیان است که اگر ماهتاب به بدن مرده بتابد ، ممکن است روح میت ناراحت شده عده زیادی از آن قبیله را به مرگ دعوت نماید .

خدا از نظر بت پرستان

خدای هر قوم باندازه عقل و خرد اوست . بت پرستان به ریشه ای معتقدند و به نام آن ریشه و اصل ، مجسمه می تراشند و آنها را خدایان می نامند . عقاید سومریان در مورد ریشه سه بت خود به نام آنو (Anu) خدای آسمانها و إنا (Ea) خدای دریاهای

ژرف و بل (Bel) خدای زمین براین است : در آغاز آپسو Upsu و تیامات (Tiamat) به معنای آب شور و آب ولرم با هم مخلوط بودند و خدایانشان از ترکیب این دو عنصر به وجود آمدند . نسلهای نخستین نیروی چندانی نداشتند ، ولی پس از آنها نژاد نیرومندی به وجود آمد که قوی ترین آنها آنو و انا بودند . سرانجام بین خدایان جنگ درگرفت و تیامات اراده کرد که همه آنها را نابود سازد . از سوی خدایان ، مردوک¹ به فرماندهی انتخاب شد و جنگ آغاز گردید . مردوک ، تیامات را به دو نیمه کرد . از یک نیمه وی آسمان و از نیمه ی دیگرش زمین پدید آمد . پس از آن به آفرینش انسان پرداخت و شهر بابل را بنیاد نهاد . بعدها با توجه به نیاز آدمی به همسر ، برای خدایان نیز معتقد به جفت شدند .

چنان که آنتو (Auto) را همسو آنو دانستند . قوم مزبور گذشته از خدایان ، به ارواح شریره ، عفریت ، جن و جادو نیز اعتقاد داشتند ، و برای ایمن ماندن از گزند آنها فدیة یا قربانی می دادند . در جنگها مهمترین کاری که می کردند ، این بود که بت آن شهر را به شهر خود ببرند . و این به معنی آن بود که تمامی شهر را به اسارت برده اند . چنانکه در جنگهای کلدانیان و آشور ، کلدانیان مجسمه نانا (Nana) را از آشور به کلدان بردند . پس از 1635 سال که (الهه) نانا در اختیار کلدانیان بود ، بالاخره آشور بانی پال ، شاه آشور ، قادر شد که الهه مزبور را که در تصرف کلدانیان بود به شهر اُرخ برگرداند . و کار بت پرستی در میان اقوام به غیر از ایرانیان ادامه می یابد تا قبل از ظهور اسلام که در میان اعراب بدوی بتهای فراوانی در خانه کعبه ردیف کرده هر سال به زیارت آنها می شتافتند تا آنجا که هر قومی برای خود بت ویژه ای داشت مانند 4 بت بزرگ به نام های : لات ، منات ، حیل و عزّی که شهرت فراوانی داشتند . بت پرستان از ابتدا براین عقیده بودند که بتنها روزی دهنده ، برآورنده حاجات ، باعث غلبه بر دشمن و نیردنده هستند . به طوری که درباره بتهای سومریان و چگونگی به وجود آمدن ریشه آنها صحبت شد ، بت پرستان برای هر بت ریشه ای دارند که در جای خود به تفصیل سخن به میان خواهد آمد . مثلاً سومریان برای خدایان صفاتی چون غضب ، شهوت ، عشق و تنفر قایل بودند .

بزرگترین خدای سومریان ربه النوع فراوانی نعمت بود که به مردم روی زمین روزی میداد . این مجسمه را به صورت زنی ساخته بودند که شیر خود را نثار می کرد . این الهه در کاشان ، گرگان ، دامغان و نهاوند دیده شده است . بعدها این الهه در آسیاب صغیر و یونان ونوس (Venus) خوانده شد . نام این الهه در شهرهای بین النهرین به نام اورانینا و ایشتار بود .

خدا از نظر حیوان پرستان (توتّم پرستی²)

حیوان پرستی در ابتدای امر توسط اِن ناتوم (Ennatoom) پاتسی³ شهر لاگاش به منصفه ظهور پیوست . او الهه ماه را گوساله ای پر زور می خواند که مشیت آدمیان به دست او بود ، و او نیرو دهنده ، عظمت و شکوه دهنده و بالاخره روزی دهنده بود . بعد از پاتسی غیر از الهه گوساله ، الهه مار به وجود آمد که بر زمین سلطنت می کرد . قوم لاگاش ماری حلقه زده از

1- مردوک گاو نری بود که در مردابیهای تاریک به سر می برد .

1- توتّم از زبان قبیله ای از سرخپوستان آمریکای شمالی به نام الگونکیان گرفته شده و نام حیوانی مقدس است .

2- فرمانروا = حاکم = شاه رؤسای شهرهای سومر را پاتسی (Patessi) می خواندند .

فلزات می ساختند و به گردن خود می آویختند و معتقد بودند که این مار آنها را از بلاها و آفات مصون می دارد . گوساله پرستان در اثر جنگها و شکست ها به تدریج به کشورهای مصر ، جلیله و هندوستان پراکنده شدند . آن قوم که در جلیله بودند یا توسط حضرت موسی کشته شدند و یا ایمان به یکتاپرستی آوردند .

به عقیده ایرانیان ، پیش از ظهور زرتشت ، گاوی بود که آن را گاو اوکدات می نامیدند و آن اولین گاوی بود که آفریده شد . برخی از مورخان را عقیده بر آن است که آن گاو نر بوده ، و به زعم بیشتر مورخان آن گاو ماده بوده و با کیومرث پادشاه پیشدادی ایران در يك روز آفریده شده است ! (مجمل التواریخ ص 21-24-26) . این گاو در هندوستان و مصر شهرت فراوانی پیدا کرد و مصریان تا ظهور اسلام آن گاو را به نام گاو آپیس (Apis) مقدس می شمردند و ایمان بخصوصی به آن گاو داشتند . کمبوجیه ، شاه ایران ، چون ، به مصر لشکرکشی کرد و شهر ممفیس (Memphis) را گرفت ، برای تنبیه آنان دستور داد گاو آپیس را نزد او آورند و او خنجر به آن حیوان زد و گاو آپیس کشته شد . بعد از چندی کمبوجیه برای استمالت مردم و راضی نگهداشتن آنها گاو آپیس دیگری تهیه و در معبد مصریان قرار داد . می گویند : مصریان برای کشته شدن آن گاو يك هفته عزای عمومی اعلام کردند و عزاداریها نمودند !

در مصر پیش از اسلام ، گربه هم حیوانی مقدس به شمار می آمد . به طوری که وقتی گربه ای می مرد ، برای او مراسم تشییع جنازه مفصلی ترتیب می دادند . جسد او را مومیائی کرده در تابوت می گذاشتند و دفن می کردند . هنگامی که سزار ، سردار رومی مصر را شکست داد ، با لشکریانش قدم به ساحل نیل گذاشت و در همان روز یکی از سربازان سهزار گربه ای در زیر پای اسب خود کشته بود . مصریان با وجود قوانین سخت سزار ، سرباز را گرفتند و آن قدر کتک زدند تا جان سپرد ! پلوز (Peluse) که قلعه مستحکمی در دهانه نیل بود ، به وسیله گربه های مقدس به دست لشکریان کمبوجیه افتاد . بدین ترتیب که چون قلعه (دژ) بسیار مستحکم بود و شهروندان و سربازان مصری با نهایت جدیت از آنان دفاع می کردند ، تسخر نمی شد . تا این که کمبوجیه به سربازان دستور داد تا هر کدام گربه ای پیدا کرده و آن را دست آموز نمایند . سرانجام يك روز جمعه سربازان ایرانی در حالی که هریک گربه ای را به سینه خود می فشردند ، به سوی دژ پلوز حمله کردند . مصریها به محض آنکه چشمشان به سربازان ایرانی و گربه ها افتاد ، عقب نشستند . حتی يك سرباز مصری جزأت نکرد به سربازان ایرانی و گربه ها حمله کند ، چون از گربه های مقدس هراس داشتند . و سربازان کمبوجیه بدون آنکه حتی يك تیر از کمان رها کنند ، شهر پلوز را تسخیر نمودند ! ریشه ی گربه مقدس به شرح زیر است : ایزیس (Isis) مقدس ترین الهه مصری برای آنکه بتواند از دست یکی از خدایان بی رحمی که قصد جان او را کرده بود ، جان سالم به در برد ، خود را به صورت گربه ساخته بدین سبب خداوند او را بخشید ! ملت بیرمانی نیز گربه را مدام می دارند ، در جنگ دوم جهانی سربازان بیرمانی به ژاپن کمک می کردند . انگلیسها تدبیری اندیشیده ، روی تمام هواپیما و زره پوشهای خود را با تصویر يك گربه سفید منقش نمودند . با این تدبیر ، بیرمانیها به جایی که به ژاپنی ها کمک برسانند ، جزو متحدان انگلیس شدند !

گاوپرستی هم اکنون در کشور هندوستان رایج است و عده کثیری از مردم هند گاو پرستند . گاوپرستی هندوستان از سومریان گرفته شده چون سومریان به وجود گاوی معتقد بودند که مردوک¹ نامیده می شد و نر بود . و این گاو همان است که در جنگ ، تیامات را به دو نیمه کرد . از یک نیمه آن آسمان و از یک نیمه دیگر آن زمین به وجود آمد . حتی در این اواخر مهاتما گاندی در حفظ و حمایت این حیوان تأکید کرد و آن را نقطه مرکزی دایره هندوئیسم لقب داد و احترام و ستایش گاو را تأکید نمود .

خدا از نظر طبیعت پرستان

1- ایرانیان پیش از زرتشت به وجود زروان معتقد بودند ، که خیر² و شر³ زائیده اویند ؛ جهان روشنایی در بالا و جهان تاریکی در زیر قرار دارد ، و مابین آنها هواست . آنها بیشتر مظاهر طبیعت مانند خورشید و ماه و کوهها و ستاره ها را می پرستیدند .

عناصر مفید و سفید و ونورانی را دوس (Davos) یا خدا ، و خدای خدایان رادوس پاتر (Dvos –Pater) یعنی پدر خدایان (هر مزد) می نامیدند . وارونا (Varuna) خدای آسمان پر ستاره ، ایندرا (Indra) خداوند جنگ ، آگنی (Agni) خداوند آتش ، میترا (Mithra) یا مهر خداوند نور و عدالت و سوما (Suma) خدای گیاه مقدس هوم⁴ بود . زروانیان تا زمان ساسانیان بودند و گهگاهی پیروان زروان در مقابل زرتشتیان ایستادگی می کردند . ارج و مقام خورشید بدان پایه بود که پیکر هرمز را به خورشید مانند میکردند . صفت و عنوان برجسته خورشید ایزد با عنوان تیزاسب افاده می شد . به همین جهت گردونه مقدس خورشید در بین ایرانیان ارج و منزلتی خاص داشت و در مواقع مهم برای تقدیس و بزرگداشت این عنصر زندگی بخش ، آن را همراه خود می بردند . در طلوع و غروب خورشید برای ستایش اش مراسمی انجام می دادند . در این امر بیشتر اقوام آریایی و سامی متفق بودند ، و خورشیدپرستی یکی از قدیم ترین اشکال پرستش و دیانت است .

2- کلدانیان ، سیارات پنجگانه مشتری ، زحل ، زهره ، مریخ و عطارد و نیز ماه و خورشید را مظهر خدایان می پنداشتند . زهره مظهر ایشتر (خدای عشق) و مشتری نمودار مردوخ (رب الارباب) بود و حرکت و برآمدن و فرورفتن آنها را در سرنوشت مردم و کشور خود مؤثر می دانستند .

3- چینیان قدیم ، زمین را می پرستیدند . از این رو در هر دهکده ، خاکریز و تپه ای بلند از گل و خاک به علامت حاصل خیزی زمین برمی افراشتند و بر قله آن یک درخت و اطراف آن را نهال های مقدس می کاشتند و آن خاکریز تپه مانند راشی (Shi) می نامیدند . و شی در هر دهکده و روستا مرکز مذهبی و محل عبادت روستائیان بوده است ، که تشریفات و آداب خاصی نسبت به خدایان زمین در آنجا به عمل می آمد . مردم نغمات دینی سروده به رقص می پرداختند . و معتقد بودند که این اعمال در پیشگاه شی باعث ازدیاد محصول می شود . این خاکریز را در شهر مرکزی که نشیمن شخص خاقان بود (شی) بودند بسیار

1- مردوک گاو نری بود که در مردابهای تاریک بسر می برد ، و دارای نیروی خارق العاده بود ، که همه چیز و همه کس را مغلوب می نمود .

1- خیر بنام هر مزد و در جهان حکومت می کرد .

2- شر به نام اهریمن در جهان حاکم بود .

3- هوم گیاه مقدسی است که زروانیها و پس از آن زرتشتیان آن را جوشانده از شیره آن شراب مقدس می گرفتند .

بزرگ و مرکب از پنج طبقه خاک که هر طبقه ای به رنگی بود ، می افراشتند تا ثمرات عبادت در دامنه آن نصیب تمام مردم کشور بشود ، شخص خاقان در تابستان در برابر این خاکریز بزرگ حضور می یافت زمین را شیار می کرد ، ارواح ارضیه را عبادت می نمود و برای تمام اهل کشور چین دعا می کرد . چون روزگاری گذشت ، پرستش زمین رونق خود را از دست داد و عبادت آسمان به جای آن رواج یافت .

در ایام سلطنت شانگها (Shangs) معبودی آسمانی به نام تی (Ti) یا شانگ تی (Shang-Ti) مورد عبادت همه مردم قرار گرفت ؛ معبود تی را خداوندگار ممالك آسمانی یا خاقان آسمان پنداشتند و پادشاهان آن سلسله برای طلب فیض و کسب برکت به او توسل می جستند و مرتبه او را برتر و والاتر از زمین می دانستند . هنگامی که نوبت سلطنت به سلسله چو (Chous) رسید ، به جای تی لقب تین (Tien) یعنی آسمان دادند ، که منزلگاه ارواح عالی و مقام مقربین است ، بدین جهت آن سلسله را به نام تین (تین تیرو - Tien-Tiru) یعنی پسر آسمان نامیدند . امروز طبیعیون برخلاف یکتاپرستان ، آفریننده موجودات را طبیعت میدانند و معتقدند طبیعت ، طبیعت را به وجود آورده است . تا اسپرم نر با اول ماده ترکیب نشود ، توالد و تناسبی وجود نخواهد داشت . علمای بیولوژی می گویند : ماده مشتمل بر خواص زندگانی است . و احتیاج به فرض قوه ای غیر از قوه ماده برای تفسیر ظهور زندگانی در کره زمین نیست علمای شیمی می گویند : اشعاع¹ برای تفسیر ماده و ترکیب های عضوی و غیر عضوی کافی است .

اورقیه ، اتر را ماده اصلی جهان می پندارد و فیثاغورث آن را روح کلی که منشأ ارواح جزئی است ، گمان می کرد و آنکساغورث آن را اصل آتش می دانست . اما از نظر دانشمندان جدید ، اتر² (Ether) ماده ای است در نهایت لطافت که تمام جهان را پر کرده و حامل امواج نور و حرارت و دیگر چیزها می باشد . اولین کسی که نظریه موجی را در انتقال نور طبق فرضیه اتر پیش بینی کرد هو جنس ، دانشمند علوم طبیعی بود . در بحث حقیقت نور دو نظریه در میان دانشمندان وجود دارد . الف – نظریه ذره ای که طبق آن شعاع های نور از یک سلسله ذرات بسیار کوچک تشکیل یافته که مرتباً از منبع نور جدا شده و با سرعت سیصد کیلومتر در ثانیه در فضا پراکنده می شوند و از خلأ و هوا و اجسام شفاف عبور می کنند .

ب – نظریه موجی که برطبق آن شعاع نور ا امواج فوق العاده سریع و کوتاهی تشکیل شده و با سرعتی سیصد کیلومتر در ثانیه در فضا انتشار می یابد . و از آنجایی که موج احتیاج به ماده سیالی³ دارد که بر آن سوار شده و به هرسو برود . طرفداران نظریه موجی فرضیه اتر را پیش کشیده معتقدند که حامل امواج نور ماده ای است بی رنگ و بی وزن و بی بو و غیره . و بی نهایت سیال که تمام جهان را ، حتی در میان کرات و آنجایی که می گوئیم خلأ است ، پر کرده و امواج مختلف این ماده است که

1- شعاع های نور

1- در زبان یونانی به معنی هواست و در اصل آسمان را به این اسم می نامیده اند . ایتز هم گفته شده که آن هم به معنی هوا و جو است . در اصطلاح قدما فلك نهم و در اصطلاح شیمی مایعی است فرار ، که از ترکیب اسید و الکل حاصل می شود .

2- بسیار روان ، جاری

گاهی به صورت ماده و زمانی به صورت صوت و گاهی به صورت حرارت و برابر نظریات اخیر ، گاهی هم به صورت جسم و ماده معمولی بیرون می آید .

در این مورد وقتی به فرضیه اثر در مبحث نور می رسند می گویند : این ماده بی وزن و نامرئی که نامش اثر می باشد ، همان خدای جهان است . ارنست هگل (Ernest Hegel) دانشمند آلمانی در کتاب خود وحدت وجود نام دارد ، اثر را به عنوان مبدأ ماوراء طبیعی قبول می کند و در آن کتاب چنین می گوید : " این ترقی در ادراک اثر موجب اقتدار نهایی فلسفه وحدت وجود می گردد . زیرا آراء فاسده که فراغ را نشان می داد به کلی پوچ و بی معنی می شود . و این وجود غیر متناهی اگرچه پر از ماده نیست ، ولیکن تمامی آن را (اثر) اشغال کرده است که می توانیم آن را خالق هستی بنامیم " .